



برو و هرکس را بیرون این باغ دیدی که گواهی می دهد معبود راستینی جز الله نیست و قلبش به آن یقین دارد، به او مژده ی بهشت بده.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که می گوید: ما به همراه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما با رسول الله صلی الله علیه وسلم نشستیم و چند نفر دیگر نیز با ما بودند. رسول الله صلی الله علیه وسلم از میان ما برخاست و رفت و چون تأخیر کرد، ترسیدیم که مبادا در نبود ما و در تنهایی، مشکلی برایش پیش آمده باشد؛ طاقت نیاوردیم و برخاستیم (تا ببینیم چه شده است). من نخستین کسی بودم که نگران شدم؛ لذا بیرون رفتم و در جستجوی رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم تا اینکه به باغی از انصار که از آن بنی نجار بود، رسیدم. آن را دور زدیم تا دریش را بیابیم؛ اما نیافتیم. ناگهان آبراهه ی کوچکی دیدم که از چاهی بیرون از باغ، به درون باغ می رفت و از دیوار باغ می گذشت؛ لذا - برای عبور از آبراهه - خودم را جمع و جور کردم و وارد باغ شدم و نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتم. رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید: «ابوهریره هستی؟» گفتم: بله، ای رسول خدا؛ فرمود: «ما سَأَلْتُكَ؟» «چه کار داری؟» گفتم: شما در میان ما بودید که برخاستید و رفتید و چون تأخیر کردید، نگران شدیم که مبادا در نبود ما و در تنهایی مشکلی برای شما پیش آمده باشد. پس طاقت نیاوردیم و من نخستین کسی بودم که بی تاب و نگران شدم. لذا به این باغ آمدم و خودم را برای عبور از آبراهه، مانند روباه جمع کردم و مردم پشت سر من هستند. رسول الله صلی الله علیه وسلم کفش هایش را به من داد و فرمود: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، اذْهَبْ يَتَغَلَّبِ هَاتَيْنِ، فَمَنْ لَقِيتَ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُسْتَيْقِنًا بِهَا قَلْبُهُ، فَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ»؛ «ای ابوهریره، برو و هرکس را بیرون این باغ دیدی که گواهی می دهد معبود راستینی جز الله نیست و قلبش به آن یقین دارد، به او مژده ی بهشت بده». و حدیث را به طور کامل ذکر می کند.

[صحیح است] [به روایت مسلم]

رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان چند تن از اصحاب نشسته و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز با او هستند؛ پس از مدتی ایشان جمع را ترک نموده و تأخیر می کند. بنابراین اصحاب می ترسند که مبادا کسی ایشان را گرفته و مورد اذیت و آزار قرار داده باشد، زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم از سوی منافقین و سایر دشمنان دین تحت نظر بوده و جاننش در خطر بود. از این رو صحابه رضی الله عنهم با نگرانی برخاسته و در پی ایشان می روند. اولین کسی که نگران شده و می ترسد، ابوهریره رضی الله عنه می باشد. این صحابی بزرگ خود را به باغی از باغ های بنی نجار می رساند و اطراف باغ به جستجو می پردازد تا بلکه دری باز بیابد، اما چیزی پیدا نمی کند. در نهایت سوراخ کوچکی می یابد که در دیوار ایجاد شده و از طریق آن آب وارد باغ می شود. بنابراین خود را جمع و جور می کند تا می تواند از طریق سوراخ مذکور وارد باغ شود و رسول الله صلی الله علیه وسلم را در آنجا می یابد که رسول الله صلی الله علیه وسلم به او می فرماید: «ابوهریره هستی؟». و ابوهریره می گوید: بله. در نتیجه کفش هایش را به او می دهد تا در خبری که می خواهد به مردم بدهد، نشانه صدق و راستی اش باشد. و خطاب به او می فرماید: «ای ابوهریره، کفش هایم را با خود ببر و هرکس را بیرون این باغ دیدی که گواهی می دهد معبود راستینی جز الله نیست و قلبش به آن یقین دارد، به او مژده ی بهشت بده». زیرا کسی که با یقین قلبی این کلمات را بر زبان می آورد، بدون تردید اوامر الهی را اجرا نموده و از منهیات او دوری می کند؛ زیرا این شخص می گوید: هیچ معبود بر حقی جز الله وجود ندارد. و چون معنای این کلمه ی بزرگ چنین است، ناگزیر باید الله یگانه و بی شریک را عبادت نماید؛ اما کسی که این کلمه را بر زبان می آورد اما در قلبش به آن یقین ندارد، به او سودی

<https://sunnah.global/hadeeth/fa/show/10094>



النجاة الخيرية
ALNAJAT CHARITY

